



درس تفسیر سوره مبارکه جاثیه - جلسه ۱۳

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (۳۰) وَآمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (۳۱) وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ (۳۲) وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۳) وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ (۳۴) ذَلِكَ بِأَنكُم بَاتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًّا وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۳۵) فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳۶) وَلَهُ الْكِبَرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳۷)﴾

تبیین ثمره ایمان و کفر اعتقادی و عملی

بخش پایانی سوره مبارکه «جاثیه» خلاصه پایان دو گروه را ذکر می‌کند که حجت بر همگان تمام می‌شود؛ آن‌که با قلب پذیرفت و با بدن عمل کرد، مشمول رحمت پروردگار خودش هست، خداوند آنها را در رحمت خود وارد می‌کند که این فوض روشن و آشکار است. کسانی که آیات الهی را شنیدند و نپذیرفتند و حجت الهی بر آنها بالغ شده است، نه جهلی بود، نه سهوی بود، نه نسیانی بود، نه اضطراری بود و نه الجایی بود که هیچ عذری

نداشتند، ولی عالماً و عامداً گفتند: ﴿مَا تَدْرِي مَا السَّاعَةُ﴾، چون حجت الهی بر آنها تمام شد، همه اعمالشان محفوظ است، یک؛ دفعته دامن گیرشان می شود، دو؛ یعنی عمل هرگز از بین نمی برد و در قیامت به صورتی درمی آید که دامن گیر آنها خواهد شد.

### جهنم منقول شدن انسان در اثر کفر اعتقادی و عملی

اگر قبلاً هم ملاحظه فرمودید که درباره هیزم جهنم دارد: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾<sup>۱</sup> که جهنم هم از درون اینها برمی خیزد، جهنم را می آورند که معلوم می شود بخشی از جهنم، منقول است ﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾<sup>۲</sup> آن وقت می بینید که همین شخص، در صحنه قیامت و در همان حال احتجاج گری می گیرد، چون خودش هیزم است! خودش «نار»ی است که ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ \* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ﴾<sup>۳</sup> است، از درون او جوشید و دفعته می بیند که دارد منفجر می شود. این شخص سراسیمه می شود و می گوید از کجاست؟ جواب می شنود: ﴿بَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ﴾، اگر ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ حطب و هیزم جهنم خود ظالم است، اگر ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ \* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ﴾ از درون سر می کشد، پس دفعته این شخص گری می گیرد. آن وقت جواب می شنود که این ﴿حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾.

پرسش: اگر نفس عمل زشت جهنم است، جهنم منقول چیست؟

پاسخ: خود این شخص منقول است و خود این شخص را با آن جهنم کشان کشان می آورند.

پرسش: یعنی چه؟ خود شخص را می آورند؟

۱. سوره جن، آیه ۱۵.

۲. سوره فجر، آیه ۲۳.

۳. سوره هزله، آیات ۶ و ۷.

پاسخ: جهنم با جهنمی یکی است؛ حالا آن جهنم غیر منقول را که نرفتیم و امیدواریم نبینیم و خبر نداشته باشیم! ولی این بخش منقول آن را انسان درک می‌کند.

### چگونگی بهشت یا جهنم منقول شدن انسان در قیامت

در پایان سوره «واقعه» بعد از اینکه «اصحاب مشئمه» را مشخص فرمود، «اصحاب میمنه» را مشخص فرمود و مقربون را که دارد ذکر می‌کند، می‌فرماید: ﴿فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ﴾<sup>۴</sup>، ما اگر دلیلی داشتیم که آلا و لابد باید یک حرف جرّ مقدر بشود و بگوییم «لَهُمْ رَوْحٌ وَرِيحَانٌ»؛ اما اگر دلیلی نداشتیم چرا بگوییم «لام» مقدر است، خود این شخص «روح» است خود این شخص «ریحان» است، خود این شخص بهشت سیار است، خود این شخص «طوبی» است، ﴿فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ﴾، نه «لَهُ جَنَّةٌ نَعِيمٍ». حالا یک بهشت دیگری است که به آنها می‌دهند امیدواریم که - إن شاء الله - آن را ما از نزدیک ببینیم؛ ولی دلیلی نداریم که این را انکار کنیم، غیر از این هر چه باشد که کتاب و سنت گفتند، آن «عَلَى الرَّأْسِ وَ الْعَيْنِ»، ولی چرا این را دست بزنیم؟ این شخص یک بهشت منقول است، آن شخص یک جهنم منقول است، خود آن شخص هیزم است: ﴿وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَأْتُوا لِحَهَّتْ حَطَبًا﴾، این قدر اسرار در قیامت است که ما گوشه‌ای از آنها را تازه داریم می‌فهمیم! آن جهنم غیر منقول چیست؟ کجا هست؟ چطور هست؟ حساب آن جداست، ولی این شخص دارد گرّ می‌گیرد! آن بهشت غیر منقول کجاست؟ چه هست؟ چهار نهر در آن جاری است: نهر خمر، نهر عسل، نهر شیر، نهر آب، این نهرها که جریان دارد، ﴿أَنْهَارٌ مِنْ حَمَرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾، ﴿أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى﴾، ﴿أَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ﴾، ﴿أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ﴾<sup>۵</sup>، یک میلیارد و دو میلیارد که نیست! اولین و آخرین که وارد بهشت می‌شوند، باید از این عسل، از این شیر و از

۴. سوره واقعه، آیه ۸۹.

۵. سوره محمد، آیه ۱۵.

این آب استفاده کنند؛ لذا نهرِ عسل هست، آن سرجایش محفوظ است؛ اما بخش پایانی سوره مبارکه «واقعه» که دارد: ﴿فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٌ﴾ ما هیچ دلیلی نداریم که بگوییم این جا «لام» در تقدیر است؛ یعنی «لهم کذا و کذا». بنابراین اینکه فرمود: ﴿أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيبَتُهُ﴾<sup>۶</sup> از این طرف هم ﴿وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾.

### انسای الهی نتیجه نسیان معارف توحیدی

مطلب دیگر این است که گاهی قرآن کریم لطف خدا را سبب قرار می‌دهد که بنده وظیفه‌ای را انجام بدهد، گاهی سیئه بنده را سبب قرار می‌دهد که خدای سبحان برای او کیفری را معین کند. آن بخش اوّل در آیات فراوانی هست؛ نظیر آیه ۱۹۸ سوره مبارکه «بقره» که این است: ﴿فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوا كَمَا هَدَاكُمْ﴾؛ چون خدا شما را هدایت کرد، شما هم به یاد و نام خدای سبحان باشید؛ این جا فعل خدا سبب است برای اطاعت مکلفان و بندگان که در قبال لطف خدا وظیفه‌ای را دارند انجام می‌دهند؛ اما این جا می‌فرماید که ما شما را فراموش می‌کنیم، همان طوری که شما فراموش کردید: ﴿وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ﴾؛ یعنی در مقابل آیه ۱۹۸ سوره مبارکه «بقره» این است: ﴿وَاذْكُرُوا كَمَا هَدَاكُمْ﴾، این جا در مقابل آن دارد: ﴿نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ﴾؛ همان طوری که شما علماً و عامداً دین را فراموش کردید و گذاشتید کنار، ما هم علماً و عامداً لطف خود را از شما دریغ داریم ﴿نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ﴾، این طور نیست که - معاذ الله - ذات اقدس الهی نسیان داشته باشد!

### دلالت «حوامیم سبعة» بر نزول قرآن از مبدأ عزیز، حکیم و علیم

مطلب بعدی آن است که سوره مبارکه «جاثیه» ششمین سوره از «حوامیم»<sup>۷</sup> هفت‌گانه است، این «حوامیم» هفت‌گانه که در مکه نازل شد و عناصر محوری آن هم اصول دین است، صدر همه اینها سخن از قرآن و نزول

۶. سوره بقره، آیه ۸۱.

قرآن و محتوای قرآن کریم است. تنزیل قرآن از سوره مبارکه «زمر» شروع می‌شود که البته آن مُصدّر به «حم» نیست؛ سوره مبارکه «زمر» بعد از «بسم الله» اولش این است: ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ \* إِنْ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ﴾.<sup>۲</sup> این در سوره مبارکه «زمر» بود، بعد اولین «حم» سوره مبارکه «غافر» است که فرمود: ﴿حَمْدٌ \* تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾.<sup>۳</sup> بینیم قدر مشترک این «حوامیم» هفت‌گانه چیست و اینکه قرآن از کدام مبدأ نازل شد و به کدام «منتهی» می‌رسد؟ اولین «حم» که سوره مبارکه «غافر» که از آن به سوره «مؤمن» هم یاد می‌کنند، فرمود: ﴿حَمْدٌ \* تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾. دومین «حم» سوره مبارکه «فصلت» است که فرمود: ﴿حَمْدٌ \* تَنْزِيلُ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾.<sup>۴</sup> پس «عزیزِ علیم» بود و «رحمانِ رحیم» است که اینجا مبدأ فاعلی قرآن حکیم و کریم هستند. «حم» بعدی در سوره مبارکه «شوری» است که فرمود: ﴿حَمْدٌ \* عَسَى \* كَذَلِكَ يُوحَى إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.<sup>۵</sup> خدایی که به این دو وصف، موصوف است و به این دو اسم موسوم است، کتاب الهی را - وحی را - نازل می‌کند، بعد از آن سوره مبارکه «دخان» است که مصدر است به ﴿حَمْدٌ \* وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ \* إِنْ أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنْ أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾.<sup>۶</sup> بعد سوره مبارکه «جاثیه» است که مصدر است به: ﴿حَمْدٌ \* تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾.<sup>۷</sup> که ششمین آیه آیه بود، بعد هم سوره مبارکه «احقاف» است که آخرین «حم» است که فرمود: ﴿حَمْدٌ \* تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ

۱. حَوَامِیم، نام گروهی سوره‌های چهارم تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف شریف می‌باشد که با حروف مقطعه «حم» (حاء، میم) آغاز می‌شوند. این سوره‌ها به ترتیب عبارت‌اند از: «غافر (مؤمن)، فَصَّلَتْ، شوری، زُخْرُف، دُخَان، جاثیه و احقاف». به مجموع این سوره‌ها «ذوات حم» یا «آل حم» نیز گفته‌اند. این هفت سوره مکی بوده و به همان ترتیب مصحف نازل شده‌اند و حتی نزول آنها را نیز یکجا دانسته‌اند.

۲. سوره زمر، آیات ۱ و ۲.

۳. سوره غافر، آیات ۱ و ۲.

۴. سوره فصلت، آیات ۱ و ۲.

۵. سوره شوری، آیات ۱ - ۳.

۶. سوره دخان، آیات ۱ - ۳.

۷. سوره جاثیه، آیات ۱ و ۲.

الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ<sup>۱</sup> قدر مشترک این هفت سوره - «حوامیم» هفت گانه - آن است که این کتاب، تنزیلی است از

مبدایی که آن مبدأ «عزیز» است، «حکیم» است، «علیم» است و مانند آن.

### تبیین علل مادی، صوری، فاعلی و غایی بهترین ابزار تعریف

در بحث‌های معرفتی - در کتاب‌های منطق و غیر منطق - آشنا هستید که بهترین تعریف آن است که مشتمل بر حدود اربعه باشد؛ یعنی هم حدّ مادی، هم حدّ صوری، هم حدّ فاعلی و هم حدّ غایی، علل اربعه را داشته باشد. ما اگر خواستیم به حسب ظاهر کاملاً بفهمیم که این بنا در چه حدّ است، با اینکه وجود خارجی ندارد و آنچه وجود خارجی دارد اجزای این است، یک چیز جدایی به عنوان بنا و مسجد، اینها ترکیبات اعتباری است که وجود خارجی و حقیقی ندارند؛ ولی برای اینکه همین وجود اعتباری برای ما روشن بشود، ماده آن را برای ما مشخص می‌کنند که آهن‌های محکم هست، بتون‌های محکم هست و صورت آن را هم مشخص می‌کنند که نقش‌های خوبی است، فاعل آن هم فلان مهندس و فلان معمار و آدم‌های مطمئنی هستند، هدف آن هم بهترین کار است که برای عبادت باشد. درباره انسان ذات اقدس الهی همین کار را کرده که ماده انسان چیست؟ صورت انسان چیست؟ فاعل انسان چیست؟ هدف انسان چیست؟ این حدود و علل اربعه را در معرفی انسان ذکر کرده که از «نطفه» و «علقه» و «مُضْغَه»<sup>۲</sup> است و صورت او هم ﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾<sup>۳</sup> است، ﴿وَوَفَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي﴾<sup>۴</sup> است و آفریدگارش هم خدای علیم حکیم است و هدفش هم «لقاء الله» است که ﴿كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾<sup>۵</sup> بهترین تعریف آن است که مشتمل بر علل اربع باشد؛ یعنی علل مادی، صوری، فاعلی و غائی.

۱. سوره احقاف، آیات ۱ و ۲.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۱۴: ﴿خَلَقْنَا الطُّفْلَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ﴾.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۴. سوره ص، آیه ۷۲.

۵. سوره انشقاق، آیه ۶.

درباره قرآن کریم همین علل اربعه را به کار برده است: فرمود علت مادی آن همین حروف است که ما می‌گوییم: ﴿حَم \* عَسَق﴾ که یکی از معانی را که برای حروف مقطعه ذکر کردند، این است که این قرآنی که معجزه است از همین حروف تشکیل شده و شما هم از همین حروف بهره‌برداری کنید، کتابی مثل این یا سوره‌ای مثل این بیاورید! این یکی از معانی متعدد این حروف مقطعه است؛ این ﴿حَم﴾، ﴿عَسَق﴾، ﴿ص﴾، ﴿الر﴾ و ﴿الم﴾ گفتن‌ها و مانند آن، یعنی قرآن از همین حروف تشکیل شده و این ماده آن است. صورت آن هم در کمال فصاحت و بلاغت است که منسجم است و هیچ اختلافی در آن نیست ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ﴾؛ مگر نمی‌بینید؟! تذکر نمی‌کنید؟! بررسی کنید ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾، این نظم منسجم خوبی دارد که هیچ اختلافی در اوّل و آخر کتاب که در طی بیش از ۲۳ سال نازل شده است، در شرایط گوناگون هجرت و غیر هجرت، جهاد و غیر جهاد، پیروزی و شکست، کتابی است یکدست! این درباره ماده و صورت قرآن کریم بود.

### خداوند اُکرم، حکیم، علیم و عزیز مبدأ فاعلی قرآن

اما عمده آن مبدأ فاعلی است؛ مبدأ فاعلی را ذات اقدس الهی اصرار دارد که اسمای خاصه خود را ذکر بکند که خدا با وصف عزّت در قرآن ظهور کرده است، این بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) که فرمود: «لَقَدْ تَجَلَّى اللَّهُ لِيخْلُقَهُ فِي كَلَامِهِ وَلَكِنَّهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»<sup>۲</sup> گرچه اصل خلقت را حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه تجلّی

۱. سوره نساء، آیه ۸۲.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸۹، ص ۱۰۷.

خدا می‌داند، در آغاز آن خطبه می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِحُلُقِهِ بِخَلْقِهِ»<sup>۱</sup> و در بخش‌های دیگر هم نسبت به قرآن کریم فرمود: «تَجَلَّى لِعِبَادِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ رَأَوْهُ»<sup>۲</sup> این تجلّی ذات اقدس الهی است. خدای سبحان که تجلّی کرد، با کدام وصف؟ با کدام اسم؟ این «حوامیم سبعة» مشخص می‌کند که با وصف عزّت تجلّی کرد، با وصف حکمت تجلّی کرد و با وصف علیم تجلّی کرد؛ چه اینکه در آغاز سوره مبارکه «علق» فرمود: ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾<sup>۳</sup> همه این اسمای حسنا و صفات عُلّیایی که برای خدای سبحان ذکر می‌کنند، اینها راهنمایی می‌کند که این کتاب، کتاب عزّت است، کتاب حکمت است، کتاب علم و کرامت است. اگر گفتند در فلان کلاس و در فلان مدرّس یک فیلسوف تدریس می‌کند یا متکلم تدریس می‌کند یا اصولی تدریس می‌کند یا فقیه تدریس می‌کند، یعنی چه؟ یعنی در آن کلاس دارند فقه تدریس می‌کنند، دارند اصول تدریس می‌کنند! اگر گفتند یک حکیم دارد تدریس می‌کند، یعنی دارد درست حکمت می‌دهد! اگر گفتند طبیب دارد تدریس می‌کند، یعنی درس طب می‌دهد! اگر فرمودند: ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾، یعنی خدای اکرم دارد تدریس می‌کند و اکرم هم درس کرامت می‌دهد! خدای جبّار و قهار و امثال آن که وصف نشد، این گرچه همان خداست، ولی وقتی گفتند اکرم این حرف را دارد می‌زند؛ یعنی درس کرامت می‌دهد.

### نتیجه محتوای کرامت، حکمت، علم و عزت داشتن قرآن

پس مبدأ فاعلی اکرم بودن است، حکیم بودن است، علیم بودن و عزیز بودن است؛ یعنی محتوای قرآن درس عزّت و حکمت و کرامت و علم و عظمت می‌دهد، هدف قرآن هم که مشخص است؛ فرمود عادل شدن، عاقل شدن، به لقای الهی رسیدن، با ورود به بهشت در جهان ابدی شدن، دنیا و آخرت شما حسنه، چنین هست. پس

۱. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، خطبه ۱۰۸.

۲. مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۳۱.

۳. سوره علق، آیات ۳ و ۴.



مبدأ فاعلی مشخص است، مبدأ غایی مشخص است، ماده و صورت مشخص است، این چهار عنصر، یعنی علل اربعه را در معرفی قرآن کریم ذکر کرده است؛ قهراً توقع قرآن کریم این است ملّتی که اهل قرآن است ملّت «عزیز» باشد، ملّت «حکیم» باشد، ملّت «علیم» و «کریم» باشد.

### سرّ تأکید بر وصف کرامت در قرآن کریم

اصرار قرآن کریم بر روی کرامت بیش از عناوین دیگر است؛ می‌فرماید که خود انسان را من کریمانه خلق کردم: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾<sup>۱</sup> و خود خدا هم به عنوان اکرم دارد تدریس می‌کند، فرمود: ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾ که آغاز وحی قرآنی است و در سوره «علق» این است: ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ \* عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾<sup>۲</sup> این کتاب از مبدأ نزول تا مهبط وحی که قلب مطهر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است، این مسیر و این کانال ﴿بِأَيِّدِي سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾<sup>۳</sup> است. فرشتگان اوصاف و اسمای فراوانی دارند؛ اما ذات اقدس الهی کرامت اینها را ذکر کرده است؛ فرمود سفیران کریمی در بین راه این وحی را می‌آورند

### قوام جامعه اسلامی در پیروی از کتاب قیّم قرآن

و این کتاب قائم است و هرگز کمر آن خم نمی‌شود: ﴿فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ﴾<sup>۴</sup> هم قائم است و هم قیّم دیگران است. ملّتی که اهل قرآن کریم است، کمرش خم نمی‌شود؛ نه خودشان برای کسی یا چیزی خم می‌شوند، نه بیگانه‌ای می‌تواند کمر این ملّت را خم بکند! ببینید قرآن کریم را به چه وصف کرد؟ فرمود کتابی را ذات اقدس

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۲. سوره علق، آیات ۳ - ۵.

۳. سوره عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۴. سوره بینه، آیه ۳.

الهی نازل کرد که ﴿غَيْرِ ذِي عِوَجٍ﴾<sup>۱</sup> است، این ﴿غَيْرِ ذِي عِوَجٍ﴾ غیر از مستقیم بودن است، غیر از قائم بودن است. بعضی از امور هستند که مستقیم هستند، ولی می شود آنها را منحرف کرد؛ بعضی قائم هستند، می شود آنها را به زانو درآورد؛ ولی بعضی ها ﴿غَيْرِ ذِي عِوَجٍ﴾ می باشند! ﴿غَيْرِ ذِي عِوَجٍ﴾ مثل ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾<sup>۲</sup> است؛ آن بیان نورانی حضرت ابراهیم است که به خدای سبحان عرض کرد: ﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾؛ یعنی خدایا! من این مادر و این بچه را به جایی آوردم و سپردم به تو که هیچ بویی از آبادی ندارد! چون زمین یا دایره است یا بایر، این جا بایر نیست، بایر یا موات است یا غیر موات، این غیر موات نیست؛ موات یا «ذِي زَرْعٍ» است یا ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾؛ که این ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾ است؛ یعنی موات است و بایر نیست، یک؛ مواتی که قابل آباد کردن هم نیست! آن مواتی که قابل احیا کردن است به آن می گویند موات و «مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَوَاتًا»<sup>۳</sup> شامل آن می شود. ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾ یعنی قابل آباد کردن نیست، چه چیزی از آن را آباد بکند؟ یک مُشت سنگلاخ بیش نیست! آب ندارد تا شما آباد کنید! این جا جای باران آمدن نیست! منطقه بارانی نیست! منطقه سوزان استوایی است؛ ولی این کار از تو برمی آید و می توانی اداره کنی، این را می گویند توحید!

همان تعبیر ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾ غیر از «لَمْ يُزْرَعْ» است. «لَمْ يُزْرَعْ» عدم ملکه است؛ یعنی قابلیت کشت دارد، ولی فعلاً کسی نیست که در آن کشت کند؛ اما ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾ یعنی قابل کشت نیست، نه اینکه عدم ملکه باشد. «بایر» عدم ملکه دایره است و «موات» عدم ملکه محیی<sup>۱</sup> است؛ اما ﴿غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾ عدم ملکه نیست؛ یعنی قابل کشت نیست! ﴿غَيْرِ ذِي عِوَجٍ﴾ یعنی اصلاً نمی شود این را کج کرد! با چه چیزی می خواهید این را کج بکنید؟ خودش راست است و جامعه قرآنی را هم راست نگه می دارد! هیچ چیزی کمر این جامعه را خم نمی کند؛ نه شرقی

۱. سوره زمر، آیه ۲۸.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۷.

۳. تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۵۲.

نه غربی! این انقلاب نمونه همین است! این جهاد دفاع مقدس هشت ساله هم همین است! چیزی کمر این ملت را نمی تواند خم بکند؛ منتها مادامی که در خدمت قرآن باشند. فرمود: ﴿غَيْرَ ذِي عِوَجٍ﴾ است! شما کدام کتابی دیدید که ﴿غَيْرَ ذِي عِوَجٍ﴾ بود؟ هر کتابی - فعلاً از هزار سال یا غیر از هزار سال که در دسترس هست - این قدر تعلیقه و حاشیه و نقد خورده که اصلاً در اطراف آن جا نیست! شفاء مرحوم بوعلی قبل از اینکه چاپ های جدید بشود، آن قدر تعلیقه و حاشیه خورده که ما اگر می خواستیم یک کلمه مثلاً اشتباه چاپی بود در حاشیه بنویسیم جا نبود! از بس حاشیه و تعلیقه و نقد و اشکال بود! هر کتابی این طور است! کتابی که از هر جهت منزّه است و کسی جرأت نمی کند درباره حرم امن این کتاب حرف بزند، قرآن کریم است! فرمود: ﴿غَيْرَ ذِي عِوَجٍ﴾ است، هیچ چیزی کمر آن را خم نمی کند. ملت مسلمان هم باید ﴿غَيْرَ ذِي عِوَجٍ﴾ باشند، عزیز باشند، حکیم باشند، کریم باشند و وصف فرشته ها را داشته باشند. این وصف فرشته ها را ذات اقدس الهی مکرّر در این اوصاف وسط ذکر کرده و خودش را هم به عنوان اکرم معرفی کرده است؛ اینها همه مبدأ فاعلی معرفی قرآن است. حکمت را هم معرفی کرده که به عنوان «خیر کثیر»<sup>۱</sup> است؛ آن وقت این انقلاب، این ملت و این جامعه هیچ چیزی کمر اینها را خم نمی کند، اینها ستون هستند؛ منتها ما موظفیم این ستون را بیش از پیش در کمال دقت نگهداری کنیم.

### اقامه نماز و ولایت موجب قوام جامعه اسلامی

در مسئله نماز بارها عنایت کردید که در هیچ جای قرآن به ما نگفتند شما نماز بخوانید، چون قرآن یک کتاب حکیمی است و حکیمانه حرف می زند. هیچ جا نیست که شما نماز بخوانید، برای اینکه دین، نماز را به عنوان عمود معرفی کرده است: «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ».<sup>۲</sup> اگر در آیه ای خدا گفته بود نماز بخوانید، آن وقت جای نقد بود که ستون

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۹: ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾.

۲. المحاسن (برقی)، ج ۱، ص ۴۴.

را که نمی خوانند! اما همه جا سخن از ﴿أَقِمْوْا﴾<sup>۱</sup> و ﴿يُقِمْوْا﴾<sup>۲</sup> و ﴿مُقِمْ﴾<sup>۳</sup> است تا با آن عمود بودن هماهنگ باشد، چون عمود را نگه می دارند، نه اینکه بخوانند. ﴿أَقِمْوْا الصَّلَاةَ﴾، چرا؟ زیرا «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ»، ﴿يُقِمْوْنَ الصَّلَاةَ﴾، ﴿مُقِمْ الصَّلَاةَ﴾. همین بیان را وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) در آن وصیت نامه پایانی خودشان فرمود که قرآن و سنت اهل بیت عمود دین هستند: «أَقِمْوْا هَذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ»<sup>۴</sup>، نه اینکه ولایت خواندنی باشد یا قرآن خواندنی باشد. زیارت نامه ها، عرض ادب ها، تلاوت قرآن کردن ها، اینها بخش های ابتدایی است که وظیفه همه ماست؛ اما آن عنصر اصلی ما درباره قرآن و اهل بیت اقامه ولایت است! اقامه قرآن است! فرمود: «أَقِمْوْا هَذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ وَ أَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمَصْبَاحَيْنِ»؛ این دو تا چراغ را شما روشن نگه بدارید و این دو ستون را اقامه کنید!

### تأکید قرآن بر کرامت، حکمت و عزّت برای تربیت جامعه کریم، حکیم و عزیز

بنابراین اینکه ذات اقدس الهی در این «حوامیم» هفت گانه اصراری دارد که اوصاف خودش را با عزّت و حکمت ذکر کند، اوصاف فرستاده های خود را با عزّت و حکمت ذکر کند و اوصاف حافظان و ناشران و مبلغان بین راه را به عنوان ﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾ ذکر بکند، برای آن است که ملّت را ملّت کریم به بار بیاورد، ملّت عزیز به بار بیاورد و ملّت ﴿غَيْرَ ذِي عِوَجٍ﴾ به بار بیاورد که هیچ چیزی کمر این ملّت را نتواند خم بکند. ما با داشتن این سرمایه و عظمت باید بیش از گذشته به دین و قرآن و آیین و حقانیت خودمان پردازیم و این را حفظ کنیم که هیچ بیگانه ای در ما طمع نکند.

۱. سوره بقره، آیه ۴۳.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۳۱.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۴۰.

۴. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، نامه ۲۳.

## نیل به کمال معنوی شرط نو شدن سال جدید برای انسان

پایان سال را با عظمت و رحمت بگذرانیم و این را هم مستحضرید که معنای سال نو این نیست که زمین چون یک بار به دور شمس می‌گردد برای ما عید است، ما وقتی عید داریم که حرکت خودمان به مقصد برسد، وگرنه زمین به دور شمس گشت و الآن هزار و سیصد و نود و پنجمین بار است که از یک نقطه معینی به حساب شروع کردیم که زمین به دور آفتاب می‌گردد، به ما چه؟ آن متحرکی است که از آغاز شروع کرده و به انجام رسیده است، ما اگر اهل سیر و حرکت بودیم و به مقصد رسیدیم برای ما عید است! ما عمرمان وقتی کامل است که از جایی شروع بکنیم و به جایی برسیم، نه اینکه زمین از جایی حرکت بکند و به دور شمس بگردد، آن وقت عمر ما زیاد بشود! کسی پنجاه سال عمر دارد که پنجاه مطلب علمی در دست او باشد، نه اینکه زمین پنجاه بار به دور آفتاب بگردد و این آقا بشود پنجاه سال! تمام حیثیت و عمر ما به آن ایمان و عمل صالح ماست که - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - امیدواریم برکات حوزه و دانشگاه نصیب جامعه اسلامی بشود و این جامعه اسلامی را عزیز کند، حکیم کند، کریم کند و ﴿غَيْرَ ذِي عِوَجٍ﴾ کند تا صاحب اصلی آن - ولیّ عصر (ارواحنا فداه) - ظهور کند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»